احتمال تقیه جعفر برای صیانت از جان حضرت بقیة الله

- ایجاد موج حساسیت به حضرت بقیة الله توسط قصیده دعبل در میان خلفاء عباسی
- شاهد اول؛ امامی بودن تمام فرزندان و نوادگان جعفر
- شاهد دوم؛ تعبیر شیخ مفید از جلالت فرزندان جعفر و عدم نقل روایات ذم او

ایجاد موج حساسیت به حضرت بقیة الله توسط قصیده دعبل در میان خلفاء عباسی

در جلسات قبل مباحثی مطرح شد. در اطراف آن محتملات ضعیفهای آمد که قابل طرح جدی نیست اما در ذهن میآید. در ذهن آمدن خودش فضایی دارد. قضیه قصیده دعبل در ذهن من خیلی جلوه کرد. سالها بعد از اینکه شنیده بودم خیلی نقش پررنگی در آثار بعدی ایفاء کرد. در کلمات هم خیلی ندیدم. اما الآن به گمانم برای آثار بعدش خیلی اهمیت دارد. قضایای جعفر که عموی حضرت هست و معروف به جعفر کذاب است و نقل های بسیاری در مذمت او آمده، اینکه در جلسه قبل چرا آن احتمال را عرض کردم؟ داشتم ذهن خودم را مرور میکردم، یکی از این مبادی که ذهن من را به این سمت برده بود، قصیده دعبل بود. هر کسی که مدتی فکر میکند ذهن او مسیری دارد. گاهی ذهن هر فردی یک فرایندی را طی میکند. در ذهن من طلبه هم که مشغول بودم مسیری طی شد، به جای اینکه ذهن من به فضای شیعه و کسانی بیاید که درب خانه اهل البیت بودند، کسانی که خیلی شائق بودند تولد امام را بفهمند و امام را ببینند، در طرف مقابلش رفت. ابتدا هم ذهنم در این فضای شیعه بود؛ چنین فضایی که روایات مفصلی در مذمت جعفر هست. آن یک فضا بود. اما بعد از اینکه قصیده دعبل و قرائن دیگری را دیدم، این جهت در ذهن من قوی شد. در آن جلسه هم عرض کردم من دفاعات دیگران را ندیده بودم. اما در ذهن من قوی شد؛ به جای اینکه ذهن من عینک شیعه و درب خانه اهل البیت بودن را داشته باشد، درست در فضای دربار خلافت رفت؛ در فضای جاسوسهای دربار خلافت و کسانی رفت که هزینه کرده بودند تا امام هادی را به زور از مدینه به سامرا بیاورند. شما هم کاملاً ذهنتان را در فضای آنها ببرید. این عینک را به چشم بزنید، آن وقت میبینید خیلی از چیزها و حتی همین نقلیات را طور دیگری میبینید.

خب خلفاء اثنی عشر را شیعه و سنی نقل کردهاند؛ مفصل است. اما قصیده دعبل که بنی العباس میدانستند اهل البیت علیهم السلام اهل دغل و این حرفها نیستند. وقتی دعبل قصیده را خواند، واکنشی که حضرت امام رضا علیهالسلام نشان دادند برای حاضرین خیلی مهم بود. حضرت بلند شدند و دست بر سر گذاشتند و گریه کردند. قبلاً هم از یکی از این اهلسنت نقل کرده بودم؛ میگویند شیعیان در قصیده دعبل دست بردهاند و در آن اضافاتی کردهاند، من خالصش را میآورم! اتفاقا خیلی جالب است؛ آن چه که بهعنوان دست نبرده میآورد، همین دو بیت شعر معروف را دارد؛ حضرت فرمودند: «ای دعبل لقد نطق روح القدس بلسانک هذین البیتین». آن سنی این دو بیت را هم آورده است. «خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ *** يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ». با آن واکنشی که امام رضا علیهالسلام نشان دادند مجلس تکان خورد. ماموم آن جا بود؛ دید که امام چه کار کردند. بعد فرمودند: که دعبل میدانی؟! گفت: من فقط شنیدهام. «انّی سمعت انه یخرج منکم اماما». بعد حضرت شروع کردند به توضیح دادن و روایت خواندن. در کمال الدین هست.

آن چه که عرض من است، این است: احتمال زیاد دارد که قصیده وا به همراه واکنش امام، باعث انگیزه زیادی برای مامون بشود که با زور دخترش را به امام رضا علیه‌السلام بدهد. می‌دانست اهل البیت حرفی که می‌زنند الکی و دروغ نیست. لذا گفت اگر قرار است مهدی از ذریه امام رضا علیه‌السلام بیاید، خوب است که من ـ مامون هم جدّامّی او بشوم. به خیال خودش! کما اینکه متوکل با فاصله کمی خلیفه شد. بازتاب قصیده دعبل حتماً در ذهن متوکل و در بیت خلافت عباسی بازتاب داشته است. برای هم می‌گفتند. این دو احتمال در ذهنم قوی شد؛ علّت اینکه مامون دخترش را با زور از مدینه به امام داد، قصیده دعبل بود. علّت اینکه متوکل امام هادی علیه‌السلام را با زور از مدینه به سامرا آورد، همین قصیده دعبل بود. یعنی از خلفاء اثنی عشر و واکنش امام رضا علیه‌السلام فهمیدند که مطلب نزدیک است.

با این زمینه‌های قبلی که در ذهن من بود، بعد که آدم احوال جعفر را نگاه می‌کند، شما از عینک جاسوس خلافت عباسی و دستگاه خلافت که با هزینه‌های که کرده و آن‌ها را در عسکر سامرا جا داده نگاه کنید. نه از عینک کسی که شیعه بود و بر ذمه او روایتی صادر شده. اگر از عینک او نگاه کنید، آن وقت می‌توانید حدس بزنید که اگر کار جعفر باطنی داشت، بقیه موارد را می‌توانید طبق این عینک معنا کنید. البته باز عرض نمی‌کنم درست است. چون در طرف مقابلش روایات ذمه او خیلی گسترده است. خیلی هایش هست که اصلاً یک ساختاری تشکیل داده است. احتمالی هم که من عرض می‌کنم طبق برخی مبانی در قرن بیستم یک جور ساختار شکنی است. اینکه عینک خلافت و عوامل عباسی را به چشم بزنید، یک روش ساختارشکنی است. ساختار شکنی همه جا نافع نیست؛ مگر در صد مورد، سه موردش، ده موردش کار عقلائی باشد.

لذا نکته‌ای که ذهن من سراغ این رفت، این بود: فضای درباره عباسی در ذهن من پررنگ شد. آن‌ها چه کار می‌کردند؟! خودتان را جای عوامل آن‌ها بگذارید. آن وقت جعفر می‌خواهد چه کار کند؟ فرض کنید الآن جعفر می‌خواهد حواس آن‌ها را پرت کند. آن‌ها را اغراء کند. نگذارد تا خطری متوجه جان حضرت بقیة الله علیه‌السلام بشود. الآن که می‌خواهد این کار را بکند، چه چیزی نیاز دارد؟ الآن نیاز دارد که آن‌ها به او اطمینان کنند. آن‌ها آدم‌های بی عقلی نبودند که او بتواند سرشان کلاه بگذارد. آن‌ها کسانی بودند که شاید چندین سال قبلش برای اعتماد سازی مقدمه چینی می‌کردند. اگر یادتان باشد، اهلسنت نقل کرده‌اند؛ پنجاه سال قبل از تولد حضرت بقیة الله است. شاید ابوسعید عصفوری است؛ روایتش در کافی هم آمده است. نابینا و مکفوف بود. راوی سنی می‌گوید وارد خانه‌اش شدم و دیدم شمشیری را بالای سرش گذاشته است. آن سنی می‌گوید به او گفتم تو که کور هستی، اگر دزدی هم به تو حمله کند چشمی نداری که از خودت دفاع کنی. برای چه شمشیر گذاشته‌ای؟! گفت این شمشیر را گذاشته‌ام «أعددته لأقاتل به مع المهدی»[1]. سی-چهل سال پیش ابو سعید عصفوری وفات کرده؛ قبل از تولد حضرت این جور بوده. آن هم یک سنی نقل می‌کند. بعد می‌گوید خندیدم و از خانه او بیرون آمدم. اهلسنت این را به‌عنوان مسخره کردن او نقل می‌کنند. راوی چندین روایت از روایات اثنی عشر همین ابو سعید عصفوری است. در کافی شریف نگاه کنید. چند اسم دارد. در فدکیه شرح حالش هست. جالب این است که شیعیان او را نمی شناختند. نشو و نما و زندگی او بین اهلسنت بود، لذا سنی ها راجع به او نسبت به شیعیان بیشتر نقل دارند. در کتب حدیثی شیعی نیست. در بغداد نبوده است. می‌خواهم بگویم از قبل شمشیر گذاشته بود، شیعیان که این را نگفته اند. یک سنی می‌گوید خانه او رفتم و شمشیر را دیدم. گفتم تو که کور هستی، شمشیر را می‌خواهی چه کار؟ گفت این برای دفاع از خودم نیست، این برای مجاهدت در رکاب حضرت مهدی علیه‌السلام است. یعنی این جور حرفها بود. بنابراین اگر چندین سال قبلش هم جعفر بخواهد اعتماد سازی کند، دم و دستگاهی است که محتملاتش قوی می‌شود.

شاگرد: اعتماد سازی به چه نحو بکند؟

استاد: کسانی که در خلافت عباسی هستند بدانند که او با برادرش ضد است. ادعای امامت دارد. ضدیت می‌کند. درگیری دارد. مهمتر اینکه بین بدنه شیعه هم طوری ساختارسازی بشود که

نتوانند او را ول بدهند. اگر شیعه می‌فهمیدند این خبرها هست، شیعه عوام بودند. بین خودشان می‌گفتند. لذا تأکید می‌کنم که بروید و چشمتان را در درباره خلافت بگذارید. آنها بچه نبودند، برای گرفتن و قتل حضرت بقیة الله هزینه کرده بودند. اگر او می‌خواست یک نقشی ایفاء کند، طبیعی است که دید شیعه به او منفی باشد. چون باید ول نرود. رابطه او با آنها قبلاً کامل اعتماد سازی شده باشد. اما چه کنیم آن دسته از روایاتی که در مقابلش مربوط به ذم او است، طیف وسیعی است. بعضی از آنها اصلاً توجیه‌پذیر نیست. یعنی احتمال اینکه آن نقل ها را به آن فضا ببرد به صفر می‌رسد. در دو کتابی که من جست و جو کردم، در دفاع از تقیه او نوشته اند، در این دو کتاب مجبور شده‌اند نقل های آن طرف را رد کنند.

شاگرد: این شواهدی که فرمودید می‌تواند مدیریت الهی باشد.

استاد: فرمایش شما کاملاً ذهن من بود. خدای متعال که می‌خواهد ولی خودش را حفظ کند، مشکلی ندارد. جعفر در فضای خودش نمی فهمد که دارد چه کار می‌کند، اما به حمل شایع، یکی از مهمترین محافظین جان حضرت می‌شود؛ به‌عنوان عموی حضرت.

شاگرد۲: چطور محافظ جان حضرت می‌شود؟

استاد: باید تاریخش را ببینید چه کار کرد. یکی از اهلسنت می‌گوید؛ او می‌گفت اصلاً برادر من که فرزند ندارد. ارث برای من است. من وارث هستم. دیگران می‌گفتند که حتی ادعای امامت دارد. کسانی که از او دفاع کردند می‌گویند قرائنی در کلامش هست. ادعای امامت می‌کرد ولی بعد برای عقلای قوم شواهدی می‌گذاشت که من امام نیستم. می‌گفتند این رسم ما بود که وقتی پول می‌آوردیم، برادر شما می‌گفت که چقدر پول در کیسه هست، از چه کسی است، از کجا آورده‌اید. شما هم بگو. با ناراحتی می‌گفت «لایعلم الغیب الا الله»، به برادر من دروغ می‌بندید. برادر من که از این کارها نمی کرد. من غیب نمی‌دانم و جز خدا غیب را نمی‌داند. کسانی که از او دفاع می‌کنند می‌گویند اینها را به‌طور رسمی می‌گفت تا کسانی که رسمشان بود و رفتارشان با ائمه معلوم بود، بفهمند که او امام نیست.

شاگرد: با این روش به چه صورت از جان امام محافظت می‌کردند؟ خودش را دشمن جلوه داد، بعدش چه؟

استاد: عوامل درباره خلافت به‌دنبال رسیدن به حضرت بودند. او هم می‌گفت چنین کسی نیست. من وارث هستم. امام من هستم. این خیلی مهم است. نسبت به آنها اعتماد سازی داشت و با شیعیان هم درگیری می‌کرد. شیعه هم با او درگیری می‌کردند. لذا آنها را به شک می‌انداخت.

شاگرد۲: یعنی اگر یقین داشتند و غیبت صغری هم آغاز شده بود، چطور به حضرت دسترسی داشتند؟

استاد: زمان غیب صغری زمان مهمی است. حضرت بودند. خیلی از غیر نواب اربعه هم حضرت را دیده بودند. روایاتش مفصل است. مخصوصاً اوائل امر. آن اوائلی که جعفر فعال بود، حضرت در سامرا بودند.

شاگرد۲: غیبت که آغاز شده بود.

استاد: غیبت صغری بود. در غیبت صغری مردم با حضرت در ارتباط بودند. حتی غیر از نواب اربعه حضرت را می‌دیدند. این بحث‌هایی است که باید مبادی آن را مطالعه کنید.

---

[1] سیر أعلام النبلاء ط الرسالة (۱۱/ ۵۳۶)

شاهد اول؛ امامی بودن تمام فرزندان و نوادگان جعفر

آن چه که میخواهم عرض کنم، یک کلمه است. جلسه قبل عرض کردم شاید یکی از شواهد قوی دال بر اینکه ایشان مطلب دستش بود و حضرت را دیده بود-در روایات شیعه هم هست؛ نه اینکه یک دفعه ای ببیند بلکه از قبل دیده بود و مطلب را میدانست- از شواهد قوی آن این است که در میان بچههای ایشان کسی نگفت پدر من امام است. همه برگشتند و قائل به امامت حضرت بقیة الله شدند. خب نوعاً اینطور نیست در یک بیتی که پدر میگوید من امام هستم، فوری همه برگردند و بگویند پدر ما دروغ گو بود. به این زودی ها نمیکنند. آن هم برای کسی که در این بیت بوده است. بعد هم در خود بیت امام علیهالسلام دفن شده است. حدود یازده سال بعد از امام عسکری زنده بود، بعد هم در بیت امام دفن شد. حال بچههای او بگویند امام نبود؟! باید بگویند پدر ما امام بود. انگیزه خیلی قوی ای هست که بچهها بر امامت پدرشان بمانند. ولی این جور نشد. من از حافظه گفتم. فرمودند سادات از نسل جعفر بن علی همه سنی هستند. من رفتم ببینم آن چه که در حافظه بود، کجا بود. مقداری گشتم. دو عبارت را پیدا کردم.

یکی اینکه در زمان خود شیخ مفید کتابی نوشته شده در دفاع از جعفر. این برایم جالب بود. عبیدلی که نسابه ای بزرگ است، شاگردش در کتاب «المجدي في أنساب الطالبيين» میگوید:

> **وكان شيخنا أبو الحسن رحمه الله ينسب الى جعفر بن علي كرين محاسن كثيرة، ويذكر أن قوما " من الشيعة ادعت فيه الامامة وفي بعض ولده بعده، وأنه باين طريق الصبى وهجر الفعل السئ، وعمل رسالة سماها الرضوية في نصرة جعفر بن علي رأيتها بخطه رحمه الله. ومن ولد ادريس بن جعفر المدعي الامامة قوم بالمدينة الى يومنا.[1]**

«و عمل رسالة»؛ استادش عبیدلی را میگوید. **«سماها الرضوية في نصرة جعفر بن علي رأيتها بخطه رحمه الله»؛** شاگرد میگوید من خودم به خط استادم این رساله را در نصرت جعفر بن علی دیدم. عبیدلی معروف، استاد صاحب المجدی. وفاتش با جناب سید مرتضی همراه است. ولی سنش از مفید بیشتر است. یعنی حدوداً یکی-دو سال از شیخ مفید کوچکتر است ولی چون حدود صد سال عمر کرده، نزدیک به وفات مرحوم سید مرتضی وفات کرده است. تقریباً معاصر خود شیخ مفید بوده است. ولو سنش طولانی تر بوده است. البته صاحب المجدی نمیگوید باطن کار جعفر چیز دیگری بوده است. فقط در محاسنش مطالب گفته است. نمیدانم نسخه از آن پیدا بشود یا نه.

---

[1] المجدي في أنساب الطالبيين ص۱۳۵

شاهد دوم؛ تعبیر شیخ مفید از جلالت فرزندان جعفر و عدم نقل روایات ذم او

آنچه که اساس حرف من است، این است: جناب شیخ مفید عباراتی دارند؛ در کتاب معروفشان «الفصول العشرة فی الغیبة». صفحه شصت، فصل دوم شروع می‌شود. در نرم‌افزار کلام هست. دو چاپ دارد. یک چاپ قدیم و یک چاپ تحقیقی جدید دارد. ده فصل را ایشان بررسی کرده‌اند. در فصل دوم اصل حرف این است: چطور شمای شیعه می‌گویید حضرت بقیة الله متولد شده‌اند و حال اینکه عموی ایشان که نزدیک بوده و رفت‌وآمد داشته و سال‌ها در این بیت بوده منکر شده است؟! شیخ مفید در فصل دوم می‌خواهند به این سؤال جواب بدهند. البته ظاهر کلام ایشان این است: روایاتی که در قدح جعفر است را قبول دارند. ظاهرش این است که می‌گویند اینها را داشته است. منظور من در صفحه شصت و پنج است:

> **و بعد فإن الشيعة و غيرهم ممن عنى بأخبار الناس و الجواد من الآراء و أسبابها و الأغراض كانت له فيها قد ذكروا أخبارا عن أحوال جعفر بن علي في حياة أخيه أبي محمد الحسن بن علي ع و أسباب إنكاره خلفا له من بعده و جحد ولد كان له في حياته و حمل السلطان علي ما سار به في مخلفيه و شيعته لو أوردتها علي وجهها لتصور الأمر في ذلك علي حقيقته و لم يخف علي متأمل بحاله و عرفه علي خطيئته.**
>
> **لكنه يمنعني عن ذلك موانع ظاهرة أحدها كثرة من يعترف بالحق من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا و يظهر التدين بوجود ولد الحسن بن علي في حياته و مقامه بعد وفاته في الأمر مقامه و يكره إضافة خلافه لمعتقده فيه إلى جده بل لا أعلم أحدا من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا يظهر خلاف الإمامية في وجود ابن الحسن ع و التدين بحياته و الانتظار لقيامه. و العشرة الجميلة لهؤلاء السادة أيدهم الله بترك إثبات ما سبق به من سميت في الأخبار التي خلدوها فيما وصفت أولى.[1]**

«و بعد فإن الشيعة و غيرهم ممن عنى بأخبار الناس و الجواد من الآراء و أسبابها و الأغراض كانت له فيها قد ذكروا أخبارا عن أحوال جعفر بن علي في حياة أخيه أبي محمد الحسن بن علي ع و أسباب إنكاره خلفا له من بعده»؛ چرا انکار کرد که امام عسکری سلام الله علیه پسر ندانشتند؟ «**و جحد ولد كان له في حياته و حمل السلطان علي ما سار به في مخلفيه**»؛ آخه مأمور آورد و به خانه حضرت حمله کرد. روایاتی که در مورد ذم او است، عجائبی دارد. احتمال اینکه بخواهیم برخی از آنها را توجیه کنیم صفر است. یعنی مایل به صفر است.

مگر این‌که ببینی در چه شرائطی بخواهی معنا کنی. مهم ترینش روایتی است که مرحوم صدوق به دو طریق به جناب شاه عبدالعظیم حسنی به ابوخالد کابلی میرسانند. شاید سنگین ترین روایات است.

شاگرد: چطور می‌گویی صفر می‌شود؟ چون ریخت قرینه‌ای که می‌فرمایی یک نحو نظارت دارد که هر چه شدیدتر بشود با آن احتمال منافاتی ندارد.

استاد: منظورم توجیه خود حدیث با فرض مقبولیت فضا است. یعنی محتوای احادیث طوری است که هر چه بخواهی آن را با این احتمال جور کنی نمی‌شود. به صفر میرود. لذا کسانی که از ایشان دفاع کرده‌اند این‌ها را رد کرده‌اند. یعنی باید کنار بگذاری. اگر بخواهی قبولش کنی، این احتمال به صفر میرود.

شاگرد: منظورم سنخ محتوای آن‌ها است. مثلاً فلانی بخاطر تقیه فحش داده است. هر چه فحش او سنگین تر باشد تقیه او اوفق است.

استاد: مثل حدیث ابوخالد که می‌گوید[2] امام زین العابدین علیه السلام فرمودند جد ما فرمودهاند که نام پسرمان را صادق بگذاری چون یکی می‌آید که کاذب است. چه تعبیرات تندی هم دارند.

شاگرد۲: زمینه‌سازی نیست؟

استاد: آن محتملات مایل به صفر است. یعنی صفر ریاضی نیست ولی ما نمی‌خواهیم هر طور شده یک مطلبی را سر برسانیم. می‌خواهیم بحث حر باشد.

شاگرد: در روایت امام سجاد دارد «وه عند الله کاذب».

استاد: همین را عرض می‌کنم. من وارد این بحث‌ها نشدم. فقط می‌خواهم بگویم چرا این احتمال به‌عنوان یک فرد در ذهن آمد. ذهن من مدتی در درباره خلافت رفت که هزینه کرده بود. اگر شما خودتان را جای آن‌ها ببری آن وقت خیلی خوب می‌توانی بفهمی که چراهای از خیلی از کارهای جعفر نبود. چون لو می‌رفت. تمام مقاصد او از بین می‌رفت. منظور من این بود. اما آن طرف، آن ادله سخت است، گیری ندارد. در کامل الدین صدوق دو-سه مورد نقل شده که این روایت یکی از آن‌ها است. صدوق برای این حدیث دو طریق به شاه عبدالعظیم دارند. حتی دارد[3] که حره ای را جزء کنیزها فروخت. بعد دوباره شیعه رفتند و برگشتند و قیمت آن را دادند. از اولاد جناب جعفر طیار بود. ذریه ی ایشان بود. حره بود ولی او را به‌عنوان کنیز فروخت. راوی آن علاّن کلینی در کافی است که از راویان بزرگ است. او می‌گوید این کار را کرد. روایات خیلی مفصّل است و یکی دو تا نیست.

شاگرد۲: با توجه به این‌که مادر امام زمان علیه‌السلام زنده بودند، اگر در طبقه اول کسی باشد به طبقه دوم نمی‌رسد، چطور ادعای ارث کرد؟

استاد: آن‌ها می‌گویند اهلسنت این را قبول ندارند.

شاگرد۲: در شیعه که پخش شده بود.

استاد: می‌گویند او به خلافت سنی متوصل شده بود که از طریق فتوای آن‌ها با مادر شریک بشود. هم مادر ارث ببرد و هم او. عده‌ای می‌گویند آن‌ها با خود امام حسن علیه‌السلام ابوبینی بودند. کسانی که مخالف او هستند می‌گویند مادر را به‌عنوان جدای از خودش می‌دید. مثلاً توقیع احمد بن

اسحاق هست. خود سعد بن عبدالله دو روایت دارد. در روایت سعد معروف می‌گوید در زمان امام حسن عسکری وقتی از سامرا بر می‌گشتیم، در راه احمد بن اسحاق وفات کرد و در سرپل ذهاب دفن شد. الآن هم مقبره احمد بن اسحاق آن جا است. با این‌که قمی است ولی در قم نیست. در سرپل ذهاب است. ولی در روایات یکی از احادیث محکم در در جعفر این است که احمد بن اسحاق می‌گوید برای حضرت نامه نوشتم و گفتم عموی شما دارد این کار را می‌کند، توقیعی در مذمتش آمد. خب احمد بن اسحاق که در زمان امام وفات کرده چطور دوباره در غیبت صغری نامه نوشته است؟! این‌ها مشکل کار است و بحثش خیلی شیرین و گسترده است.

آن چه که می‌خواهم بخوانم، این است: شیخ مفید با این توضیحات می‌گویند اخبار در مذمت او بسیار زیاد است. در ارشاد هم فرمودند اعراض از او بهتر است. در کتاب‌هایی که می‌گویند جواب دادن هم همینطور است. در فصل قبل می‌گویند اولاد انبیاء بوده‌اند جعفر هم از همان ها است. منحرف شده، هوا هم بر او غالب شده. او که معصوم نبوده است. شیخ مفید این‌ها را می‌گویند، تا این‌جا می‌رسد و می‌گویند:

«**لكنه**»؛ اگر بخواهم این اخبار را بگویم همه آن‌ها را بلد هستم. می‌توانم همه آن‌ها را بیاورم و شما هم مطلع بر همه آن‌ها بشوید. چرا نمی‌آورم؟! جعفر در دویست و هفتاد و یک وفات کرده، ایشان سیصد و سی و شش به دنیا آمده است. یعنی حدود شصت و پنج سال بعد از وفات جعفر، شیخ مفید به دنیا آمده است. در محیط عراق بزرگ شده‌اند. حتی اگر فرزندان جعفر را ندیده باشند، مفصل نوه ها و نتیجه های ایشان را دیده‌اند و با هم بوده‌اند. الآن عبارت را می‌بینید. یعنی کسی می‌گوید که انتساب کتاب به ایشان محرز است و خودش هم با چشم خودش دارد می‌بیند و می‌گوید. این چیزی کمی نیست. این عبارت فصول عشره شیخ مفید را حتماً دادداشت کنید. مهم است. سند نیست. شیخ مفید می‌گوید من همه این‌ها را می‌دانم و می‌توانم بگویم اما نمی‌گویم. چرا؟

«لكنه يمنعني عن ذلك موانع ظاهرة»؛ خیلی مانع دارم که نمی‌گویم. یکیش این است: **«أحدها كثرة من يعترف بالحق من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا»؛** بسیار زیاد از بچه‌های ایشان هستند که همه شیعه هستند. این‌ها زیاد هستند. **«و يظهر التدين بوجود ولد الحسن بن علي في حياته و مقامه بعد وفاته في الأمر مقامه»؛** کثیری از آن‌ها قائل هستند که امام بعد از امام عسکری، فرزند ایشان بوده‌اند. **«و يكره إضافة خلافه لمعتقده فيه إلى جده»**؛ آن‌ها خوششان نمی‌آید که بگویی جد شما ادعای امامت داشتند و می‌گفتند برادر من خلف ندارد. کراهت داشتند. این‌جا منظور من بود:

«بل لا أعلم أحدا من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا يظهر خلاف الإمامية في وجود ابن الحسن ع و التدين بحياته و الانتظار لقيامه»؛ اول گفتند کثیر هستند، بعد گفتند من از فرزندان ایشان یک نفر نمی‌شناسم که خلاف نظر امامیه حرفی بزند. یعنی ما در بغداد با هم زندگی می‌کنیم. در بین ما هستند. همه این‌ها منتظر هستند. همه این‌ها قائل به امامت حضرت هستند.

«و العشرة الجميلة لهؤلاء السادة أيدهم الله بترك إثبات ما سبق به من سميت في الأخبار التي خلدوها فيما وصفت أولى»؛ چرا آن روایات را نمی‌گویم؟ به‌خاطر این‌که خلاف عشره جمیله برای سادات از ذریه ایشان است.

شاگرد: خود این شاهدی است که آن کذاب بودن واقعی است. ذریه می‌گویند اسم او را نیاور. هیچ‌کدام نمی‌گویم پدر ما برای حفظ جان امام این کار را کرد.

استاد: جلسه قبل این احتمال را برعکس دادیم. چون شرائط ساخت پیدا کرده بود. اگر قرار بود آن‌ها ادعای جدشان را نفی کنند، حداقل بین آن‌ها کسانی بودند که می‌گفتند جد ما درست گفته است. از کجا شما می‌گویید عموی ما حضرت امام حسن فرزند داشته اند؟!

شاگرد۲: زمان شیخ مفید است. وقتی توقیعات رفته و آمده دیگر مسلم شده است. ایشان هم می‌گوید «فی زمانِنا».

استاد: من هم عرض کردم که هم ادبیات خود عبیدلی و هم شیخ مفید موافقت با کثیری است. این احتمالی که من عرض کردم در این فضا نیست. ولی نکته‌ای این است که بیت رجل، چیزهایی را می‌دانند که اصالً در بیرون از آنها قبول نمی‌کنند. گفتند باید شیعه طوری باشند که او را در کار خودش لو ندهند. یعنی اگر چنین چیزی بوده، حتماً باید دید شیعه منفی تند باشد. اگر نبود قضیه لوث می‌شد و برعکس می‌شد. یعنی کاملاً معلوم می‌شد که جعفر دارد یک نحو محافظت می‌کند و دستگاه خلافت را دور می‌زند. بنابراین آن چه که می‌توانست از جعفر بماند در بیت جعفر بود. همانی که از آقا نقل کردم. ایشان می‌گفتند سینه به سینه در بیت علامه مجلسی آمده که ما از ذریه ابونعیم اصفهانی هستیم، سینه به سینه در بیت ما آمده که ابونعیم گفته من تقیه می‌کنم. در قرن پنجم در اصفهان بوده‌اند. آن زمان اصفهان از حیث تسنن خیلی مهم بوده است.

شاگرد: ولی سینه به سینه از بچه‌های جعفر چنین چیزی نداریم.

استاد: ببینید می‌گویند همه اینها معترف بودند که عموی ما فرزند دارد و منتظرش هستند. خب لااقل بگویند ندارد. ساکت باشند. درگیری درست کنند. ایمان به اینکه فرزند هست، آیا ممکن است از جدّی که منکر بوده و این همه اعمال عجیب و غریب انجام داده اینطور بیرون بیاید؟! آن هم با فاصله کوتاهی، صد سال نشده که شما بگویید حالا دیگر فراموش شده و جا گرفته باشد. توقیعات بین خواص شیعه بود. همه که نمی فهمیدند. ارتباطات آلآن نبود.

شاگرد۲: جعفر در آخر کار برگشت.

استاد: برگشتنش اصلاً ثابت نیست. اینکه برخی کذاب می‌گویند و بعد تواب می‌گویند، مقالاتی است که اصلاً درست نیست و تواب بودنش اصلاً سند ندارد.

شاگرد۲: «اما سبیل عمّی جعفر و ولده فسبیل اخوة یوسف» چه می‌شود؟

استاد: معنا می‌کنند و می‌گویند یعنی حضرت می‌خواهند بگویند همانطور که اخوة یوسف با اینکه پسر پیامبر بودند ولی خطاهای بزرگی کردند، عمّ‌ما هم با اینکه پسر امام بود این خطاها را کرد.

شاگرد: باید به پسر نوح مثال می‌زدند.

استاد: چه فرق می‌کند؟! حضرت قبلش مثال زدند. «اما بنی اعمامنا فسبیل ابن نوح». البته آقایان دیگر اینطور می‌گویند. من برای «سبیل عمّی» طور دیگری عرض کردم. می‌خواهم بگویم یک چیز جا افتاده‌ای نیست که شما بگویید جعفر توبه کرد. خب باید بازتاب داشته باشد. چرا شیخ مفید، شیخ صدوق نگفته اند توبه کرده است.

شاگرد۲: شیخ مفید در همین کتاب دارد: «وكره إضافة خلاف الحق الذي يعتقد به إلى جده، وذلك لما ورد في بعض الاخبار من توبة جعفر».

استاد: می‌گوید «بعض اخبار». به‌عنوان یک چیز جا افتاده نیست.

شاگرد: در کتابی هم که اسم بردید داشت که از سیئه اش برگشت.

استاد: با این احتمالی که می‌گویم، رنگ احتمال توبه تغییری می‌کند. آن وقتی که او وظیفه خودش را انجام داد، گفت «اتوب الی الله». او دیگر دلش آرام شد. البته اگر واقعاً می‌خواست درباره خلافت را مأیوس کند و دست آن‌ها را از صدمه رساندن به حضرت کوتاه کند، حالا گفت «اتوب الی الله».

شاگرد: ظاهر عبارت شیخ مفید هم همین است؟

استاد: عبارات شیخ تا جایی که من دیدم، ایشان نمی‌خواهد حتماً توبه را تأیید کند. حتی خود عبیدلی هم که دفاع کرده می‌خواهد به‌عنوان تائب معرفی کند. گفت «بایی طریق الصبی وهجر الفعل السئ»؛ از آن کارهایی که در جوانی و بچگی کرده بود، توبه کرد. این برای عبیدلی بود. «هجر الفعل السیء» با این احتمالاتی که من عرض می‌کنم جور نیست.

شاگرد۲: تعبیر شیخ در «یکره» یعنی آن‌ها بدشان می‌آمده، درحالی‌که باید انکار می‌کردند و می‌گفتند پدر ما اینطور نبوده است.

استاد: نکته این است که همه بچه‌ها در بیت جعفر بزرگ شده‌اند. بعد نوه آمده است. می‌دانستند که در خصوصی بیت چه می‌گفتند. من چندبار عرض کردم؛ شواهدی که علیه جعفر است را نگاه کنید. ایشان چندجا محضر حضرت رسیده است. آن‌ها می‌گویند حضرت آمدند و این جور با او صحبت کردند. بعضی‌ها شواهد این طرف را دارد. البته نماز که عباسی خواند، خود مأموم آن‌ها خواند. ولی نمازی که در بیت بود و هنوز نمایندهٔ خلیفه عباسی برای نماز نیامده بود، جعفر جلو آمد. وقتی حضرت آمد، عبای او را گرفتند و فرمودند عمو من می‌خوانم. هیچ چیزی هم نگفت. یعنی یک کلمه هم نقل نشده که بگویی شما چه کسی هستی؟! من قبولت ندارم. اگر این احتمالی که ما می‌گوییم واقعاً باشد، همان روزهای اولی می‌دانست. چطور امام عسکری برای چهار شهر پول عقیقه فرستادند؟! یکی از آن‌ها قم بوده است. حضرت فرستادند و فرمودند برای فرزند من عقیقه کنید. موعود متولد شد. عقیقه‌ای که امام فرستادند برای این بود که خواص بدانند. آن وقت جعفر در بیت بود و با هم بودند. این احتمالات کم نیست. اعتباراتِ درایی است، بعداً بگویی ارث برای من است، همه این کارها را سامان بدهد، بعد هم با فاصله کوتاهی فرزندان و نوه‌های خود او همه بگویند تسلیم هستیم آن امام هست. غائب است. ما همه او را قبول داریم. شیخ بگوید «لا أعلم أحدا من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا يظهر خلاف الإمامية في وجود ابن الحسن ع و التدين بحياته و الانتظار لقيامه». یعنی همه این‌ها امامیه بوده‌اند.

شاگرد: بدشان هم می‌آمد به جدشان چیزی بگویند.

استاد: بدشان می‌آمد که بگویند. شاید اگر نقل‌ها وسیع‌تر باشد، گفته باشند. فضای شیعه فضایی نبود که بتوانند برگردانند.

شاگرد۲: مثل بچه‌های اطلاعات بوده و تا آخر محافظت کرده است؟

استاد: بله. تردیدی نیست که ایشان به حمل شایع از محافظین مهم جان حضرت بوده. اصلاً کسی که تاریخ را می‌بیند تردید نمی‌کند. فقط باید مطالعه کنید و ببینید. من هم عرض کردم ذهن من از شعر دعبل به دربار خلافت رفت. دیدم آن جا هنگامه‌ای بوده است. چطور شد متوکل با زور آورد. آن هم در محله عسکر. قبلاً عرض کرده بودم؛ مقدمه مسند احمد بن حنبل را ببینید. مسند یک چاپ جدید برای شیعیان روو‌طور دارد. که پنجاه و خرده‌ای جلد تحقیق کرده است. مقدمه مفصلی هم دارد. در مقدمه مسند می‌گوید. نقل قدیمی هم هست. می‌گوید وقتی متوکل سامرا را بنا کرد، خواست به آن رواج بدهد و بزرگ بشود، دید یکی از بزرگ‌ترین محدثین احمد بن حنبل است. او را از بغداد خواست به سامرا آورد. گفت تو که آن جا تحدیث می‌کنی و درس می‌دهی، بیا اینجا درس بده. می‌گوید احمد آن جا آمد و مدت کوتاهی ماند. عبارت احمد این است: «إنما يريدون أُحَدِّث، ويكون هذا البلد

حبسي»[4]. ابن حنبل در عسکر هم نبود. در سامرا بود. از خود شهر سامرا به سجن تعبیری می‌کند، بعد هم رها کرد و رفت. دوباره به بغداد برگشت. سامرایی که کل شهرش برای ابن حنبل سجن است، حالا در سجن بروی و دوباره به محله عسکر بروی. چرا متوکل این کارها را می‌کند؟ همین جوری؟! خب معلوم است که کار دارند و غرض دارند. شما این فضا را در نظر بگیری که این جور مواظبت کردند. کار کردند. هزینه کردند. از ذهبی نقل کردم که هفت سال ارث حضرت را معطل نگه داشتند. خب معلوم است که دنبال بودند که اینها را به دست بیاورند. چه شواهدی هم بود. چندین بار هم حمله کردند. آن وقت که حضرت از نظرشان غائب شدند، ماموره‌ا آخر جای حضرت را پیدا کردند. وقتی در سرداب مقدس به‌دنبال حضرت آمدند؛ این سنی های کار و کذا می‌گویند چه شیعه های هستند! می‌گویند حضرت در سرداب غائب شدند و در سرداب هم ظهور می‌کنند. سیوطی این‌ها را می‌گوید. درحالی‌که شیعه ها نمی‌گویند در سرداب غائب شدند. یک روایت است؛ می‌گوید این جاسوس ها تا سرداب به‌دنبال حضرت آمدند. بعد دیدند آن جا آب است. یعنی حالشان این حال شد. آن خواقی عادتی که جان امام باید حفظ بشود، آمد. و الّا اوائل غیبت صغری امام در سامرا بودند. و این‌ها هم به‌دنبال حضرت بودند. این یک مورد بود. تا آن جا به‌دنبال حضرت آمدند و دیدند آبی هست؛ سجاده حضرت هم روی آبی است. یعنی به نحو خرق عادت نتوانستند حضرت را دستگیری کنند. و الّا بناء حضرت در غیبت صغری بر این نبود که همه جا خرق عادت باشد. اصلاً این جور نیست.

شاگرد: حضرت در غیبت صغری تا چه حدودی در سامرا بودند؟

استاد: توقیع ابوالحسن ضراب اصفهانی در مکه بود. شواهدی هست که در زمان غیبت صغری حضرت به مکه و مدینه مشرف شده بودند. اما اوائلش که سن حضرت کم بود؛ پنج‌ساله بودند. حضرت مدتی در سامرا بودند. خواص شیعه هم می‌دانستند. غیر نواب اربعه هم در روایات تشرف دارد که به محضر حضرت رسیده بودند. در مکه هم می‌رسیدند. این‌ها چیزهایی بود که شیعه می‌دانستند. ذریه جعفر هم از درون بیت از این مطلب خبر داشتند. یعنی دلشان قرار داشت و آرام بودند. یک چیزی نبود که بخواهند با اعتقاد باشد. برای بیت جعفر مطلب بسیار فراتر از این بود که بخواهند از افواه شیعه بگویند که جد ما که گفت برادرم فرزند ندارد، حالا برای ما ثابت شد که دارد. اصلاً یک نفرشان هم دفاع نکنند. نوعاً این‌طوری بود حالا من اسم نمی برم از روی ادب، ولی شواهدی دارد کسانی که پدرشان امامزاده بود، علوی بود و مهم بود، ادعای ریاست و امامت می‌کرد، ذریه او به این زودی از او منصرف نمی‌شدند. از پدر و جدشان تا چندین نسل دفاع می‌کردند. این جور نبود که بگویند کذاب و دروغ گو است. اما در مورد ایشان درست برعکس است. آن هم با فاصله کوتاه. یعنی کسانی که شیخ مفید دیده‌اند، یا نوه جعفر هستند یا نتیجه او. شاید در زمان نبیره های جعفر شیخ مفید پیر شده باشند. یعنی این قدر نزدیک بودند. نوه و نتیجه خیلی نزدیک به جد است. شیخ مفید با آن‌ها سر و کار داشتند. ببینید چه تعبیری دارند: «العشرة الجمیلة لهؤلاء السادة أیدهم الله». معلوم می‌شود که شیخ کاملاً شناسایی داشتند و کاملاً به آن‌ها اطمینان داشتند که آن‌ها اعتقاد و قلبا امامی هستند. این‌که فرمودید بعداً از آن‌ها سنی زیاد هستند، باید بیشتر تفحص کنیم.

شاگرد: از ایشان نسل زیادی هست.

استاد: دیدم یک جا گفته بودند ابوبکر بغدادی به ایشان می‌رسند. تعبیر «لا اعلم احدا» حرف کمی نیست. البته در زمان شیخ مفید بعض پسرهای جعفر کوچک کردند. حتی دارد بعضی هایشان به‌خاطر فضایی که برای پدرشان بود به مدینه رفتند. همچنین گفته اند بعضی به این خاطر که برخی می‌گفتند پدر شما امام بوده و شما هم پسر او هستید و ما هم بعد از پدرت امامت تو را قبول داریم، کوچ کرد. این‌ها خیلی مهم است. یعنی دید بعضی ادعای امامت او را دارند، لذا اصلاً رها کرد. وطن را رها کرد و به‌صورت خفاء تا آخر در مدینه ماندند تا آن‌ها از این حرف‌ها نزنند. شیخ مفید نسابه نبوده اند ولی نکته این است که در ابتدای کار در آن محیط بزرگ شده بودند. آن هایی که می‌دانند را گفتند.

والحمد لله رب العالمين

---

[1] الفصول العشرة في الغيبة، ص: ۶۵

[2] كمال الدين و تمام النعمة، ج1، ص: ۳۱۹

[3] الكافي- ط الاسلامية ونيسندە : الشيخ الكليني جلد : 1 صفحە : ۴۲۴

[4] مسند أحمد ط الرسالة - (١ / ۴۴)